مجموعہ
طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم تخلص بہ عقیل مدار المہام

سرکار رامپور نے عجایبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی سلیس

مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ششم ۱۹۰۶ء

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا



بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و صحابه و سلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بهنگامیکه هیولی تدوین این کتاب در سرم افتاد به ادخار کتب جمله علوم و فنون و ترجمه
آن از لسانی بلسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار با عانت پروردگار مسلمهٔ روزگار است لادر تعداد
درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب
اشتیاق این هیچمدان بهم میرسد مصداقش اینکه درین ایام بمطالعهٔ نسخهٔ موسوم به ذخیرهٔ اسکندرانیون
موفق گردیدم نسخهٔ دیدم از عجائب فنون غریبه مملو و از غرائب رموز عجیبه مشحون که تا امروز بغازی روزگار از نظر
اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته دیدهٔ خرده بین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال با کمالش مفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنائی بتان عجائبات شکست بشنو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در ان نواحی دیریست

قدیم و حصنی است عظیم منسوب با نطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
وران دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت نماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی با اصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا ارادهٔ فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در انجا مخزون است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب نفائس انسب باشد و حالا ما مستحق آن هستیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزی
چند بلیت و لعل بگذاشتند معتصم بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود وثیقه نمودند
که از تغیر دین و قتل نفس ما را مصون دارد تا فتح دیر نمائیم معتصم بالله بعد از عهود عبدالملک بن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر به تفتیش حال آن دیر و تفحص اشیای که در آنجاست
نمود و ایشان بدیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی دران دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اقبال ملوک روم و یونان بر عهد این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفای
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت با میر خود نمودند تا آنچه مشاهده در
آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوئیم درین خانه چیزی نبوده راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشهٔ
تمام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست پنهان بعضی گفتند سبب استحکام
این بنا ست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حوائط دیر چنین
بودی زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشئید و استحکام جمیع حوائط نموده گفتند ترا درین
مقدمه رای قوی تر است پس چون صحن دیر را مساحت کردند سطح اسفل و را ده ذرع یافتند و

اعلی آن بارو آنزده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از آنجا معاودت نموده حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و در آن چیزی نیابم و این چنین بنا را
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیرا که از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند بباعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم ارسطو
و علم هرمس اکبر در آن است درین دیر است معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد مهندس را طلب نموده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهارصد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیر را بینداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد از مس قفل آهنی
برو مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا شکسته صندوقی دیگر از اندرون
ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلیدی در آن آویخته بزنجیری طلا و در کنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که ورق و صفحات و
تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورقی دوازده
سطر و کتابت بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ این حال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود این است .

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذو القرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون
و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رؤیت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفه
حیات او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تنگ و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بحضرت آباد
عالم نور روبکار رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقای سرمدی که سائر مقربان

ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطره از آن بحار حیران
هستند ریان و سیراب گردانند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد و با آب حیات خودش خواهست که دُرر فاخره و لآلی باهره در دست جهلا
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین و درست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن حوسنگی نمی نماید بنا برین حصانت
علوم از اجنبی طبعان و خبث صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت واجب است از ینجهت دران بر
مخزونی ساخته کتاب را دران موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جهلهٔ نامحرم مصون ماند و وقت
و ودیعت این و دیعتهای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج دران زیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد و در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده اختیار
این وقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد بارادهٔ الهی
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب دران صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و رومی منقوش و ارسطو طالیس که ملک یونان از تلامذه ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانیست گفته که چون اسکندر احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم علوی
از عالم سفلی رسیده هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق را
اخفا کنم تا دست تعرض اهلان بآن نرسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود ارسطو طالیس گوید زینهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بجهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری بر و مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از افنا و انعدام وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطی
بر و طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تخلف ورا بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طلوع صاحب
دولتی را که طغرای بدین سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از رشحات و آثار فیض اخذ
کند و از قطرات غمام ادرار عنایت حق مدد یابد و از نتایج آثار آن بمراتب مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله اورا از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرموده بکرات و مرات با علما ء بهر جهات مقابله کنانید
تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم و ترتیب خود جملا
تغیری و تبدیلی نیافته معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را با نعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

ابتدای اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجود می ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باوست و از و بظهور آمده عالم نور و تا
و عالم استحاله و تغیر و علة کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک وست از جلائل قدرت اوست که نقوش خاتم
و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع مکونات و احداث کل موجود
جلوه از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچه
شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از شعشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمال
نسبت باو نقصان نسبت فی ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیرا که اطلاق القاب و صفات برذ
وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست قوت بشریه در تحمید او هرزیا د از این نیست که گوید هو لا اله

سبب تالیف این کتاب

ارسطاطالیس با اسکندر ذو القرنین فیلقوس گویدایها الملک بعزة الله و موقع تو و بجلائل
مقامی که نفس ارفع ترا محلی بحلل کمالات دران مقام متمکن ببینم و با استکمال فضائل و کمال
و اشتمال جمله صفات ملوکیه که توار زنده و زیبنده آن بوراثت علم حکمت سماویه هیئتی که ودیعت
نموده است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری وقتی که دانسته آنچه خواهد شد از حال خلائق و
آل ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان حضرت ادریس علیه السلام باستخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبود الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفاده آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیه و ملک مکرر از من طلب آن نمود و به تشریح و
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکلی که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم
به بعض و عسی تاخیر می نمودم تا وقتیکه بران مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم
چنانچه انتهای مقصد ملک بود و تبقدیم رسانیدم تا متمتع از فوائد آن بر داشته معزز و مکرم دارد و اوست

درحفظ وصیانت این کتاب ومبالغه دراستتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بمشافهه مکرر بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا ومقامات رفیعه ومراتب ارجمند ومنازل بلند ست و مشتمل ست بر عشر فنون بترتیب هنا

فن اول در اصول مقدمات این علم۔
فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔
فن سوم در ترکیبات سیمیات وآداب وقواعد آن۔
فن چهارم در تریاقات غریبه کثیر المنافع که از مضرات سموم خلاصی دهد۔
فن پنجم در صنعت حرزه طلسمیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد۔
فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه۔
فن هفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره۔
فن هشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب وفوائد متفرقه۔
فن نهم بذکر خواص نباتات۔
فن دهم بذکر خواص اعضاے حیوان وما یتعلق بها۔

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی استزاد نمود و برای امتیاز ناظر بابتدا لفظ مستزاد وبانتها لفظ فقط مندرج گردانیده وچون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا ولیمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا مشتمل ست وهر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبتی تامه ومقارنتے کامله حاصل است لهذا این رساله را موسوم بخواص خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج خواص ویک خاتمه ساختم

مقدمه اے فن اول
دراصول مقدمات این علم

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست واین کلیه در خواص وما اثر از مودع است در موجودات عالم ارضیه موجوده عالم سفلی که تابع عالم علویست زیراکه اشخاص عالم

سفلی همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه هر دو عالم واحداند متصل باتصال واح
بهوا متصل ست بظواهر بعضی اجسام و به بواطن بعضی بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متص
است بفلک قمر و آن متصل ست بافلاک علیا تا که متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامندش ح
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب نماید و غریب ننظر نیاید
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و واصل ست بقوام اج
ارضیه پس بشنو نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده از ان ست که ما محتاج شویم باثبات تاثیر ا
در عالم کون و فساد زیرا که فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست
هرگاه یکی از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دائره از دور شود هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند
زهره و عطارد در ابشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائره هرگاه میان شمس و یکی از عطارد یا زهره بقدر مذکور ر
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا دو محترق شود و هرگاه
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر ی
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابداً متحرک بحرکت شمس بی زیادت و نقصان باشد و این احو
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیاد
نور قمر لهذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و از ینجا است که ظهور اشعهٔ شمس بسبب حیلولت س
ما بین بصر و سائر کواکب در رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خ
در جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بر یکحال موسوم به نیر اعظم شد
تاثیر او در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضی مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نس
با سکان آن بلد موجب احتراق مواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند
آن مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آ
براری که تعیش شود الوان سکنهٔ آن اکثر اسود ست زیرا که حرارت شمس بسبب احتراق امزجهٔ ایشان
سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند اما سکان اقلیم اول را اسود اقل

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل
از اول باشد بنا بران لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بغایت اعتدال ست ای شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دورست و نه بسیار نزدیک بنا برین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکما ذوی العقول و علما مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
در وا اقل ست از اقلیم رابع بنا براین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبائع سکان او اقلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجهٔ سکان این هر دو در کمال فجاجت است دلیل بر آن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقه عیون و عدم سطبری شعر و جعدة ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعد ست از ایشان و اثر اشعه در ان اراضی در غایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضاً بسیار
دورست از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس ابا سکنهٔ سادس و سابع اثر معتدبه نباشد تا
تبدل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است بشفو اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب وست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجهٔ ایشانست مثلاً علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نباید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس ست در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اصلا نمی باشد و ازینجاست که ذکاوت و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اهل اقلیم رابع اهل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهر زیراکه
سائر نباتات مطلقاً در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضے نباتات در بعضی بلد دون بعضے
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعهٔ شمس ست مثلاً نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و موز و نارنج
امثال اینها باشد در بلاد بارده نروید و برین قیاس در اقلیم اول فاد به هند به میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استوا است اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران اثر بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس امریست ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار طلوع و غروب تاثیرات مناسبه میباشد ما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت و برودت که بسبب قرب و بعد شمسی حاصل است چنانچه فیل و نیلم و غزال مشک و گرگدن در زمین هند پیدا شود و در غیر این اقلیم پیدا نشود و غیر غزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد و فیل در جنوب اقلیم هند که بلاد سود انست تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بلاشبهه از افعال و آثار شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم التربیت قاهر القوت گردانیده در عالم علوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استحاله و تغیر است اما قمر در مد و جزر تاثیر او محسوس است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بخار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر ابتدا بزیادتی و مد کند و لا انزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس رجوع شود مدتا آنکه قمر بسمت قدم برسد و مسامت شود بمرکز عالم تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض است پس آب جزر کند تا وقت رکوب قمر بافق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم هیئت حال عمرا بدآ و ایضاً از حالات قمر آنست که هر کس که ترصد علم با حوال مرضه و تفقد اوقات علاجات کند و مراجعات امور نباتات کند باید که نظر کند مثل کدو و خیار و خربزه به بیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصاً وقت زیادت نور قمر که وقت تکامل نور و ضیا را آن باشد به رستی که درین لیالی نموے ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد که بغایت الغایت تفاوت کرده است و این از انجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر پس بهمه آثارات دال ست بر عظم حال قمر و برانکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم استحاله و تغیر ست فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر ست که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمایم و گوئیم که از جمله تاثیر زهره در عالم آنست که هر که نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در سدیس او در برج ثور یا قمر در سرطان باشد و زهره در تثلیث او در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متمتع

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلائق در تعجب افتند و اگر بخلاف
این زهره محترق باشد بسنبله یا به حمل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
تا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان از
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیفه میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلاً نوره که عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلاً آن نوره مو نسترد و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید و از موضع بر نیارد و
اگر اثر کند اثر معتد به نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن و در توقف الالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شربت واکند که عادةً برای دفع مواد متعدد است
دفعه مفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی به صعوبت تمام بدینوجه که دران وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر یا زهره چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را میخواهد و بوجه قوت خود
از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در ینوقت مانع آید و دوا ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده ها بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت بعجب
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلاً اگر عادت جاری باشد که آن دوا بست مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار دفع نشود گاه باشد که مطلقاً تاثیر نکند و معهذا ضرری که عادةً جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا غرس
اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود ایضاً اگر طبیبی بر سر بیماری بمعالجه رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از معطی بود
تحسین و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود رائحه طیبه آن طبیب بمشام بیمار نرسد و اثر شفا از معالجه او
بمریض عائد نشود و اگر بضد این باشد مثلاً آنگاه قمر متصل بزهره باشد اتصال بقبول و زهره بمیزان باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالے بشنو این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعمل از ینجاست کسی که سزاوار عملی باشد و اراده کاری کند انتفاع

ازین کتاب وقتی تواند برداشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند تواند شد که در جمیع اوقات هر فعلی را نتیجهٔ
افعال وتاثیرات کواکب روحانیت محافظت کند اگر چنین کند بتحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده و یقینی
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود آن مدعا بفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جائز دارد عمل او باطل و مقصود او مفقود شده هیچ عمل بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستنزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم میگوید گم کرده راه این وآن محمد عثمان عفی عنه که
این اوراق چندرا از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه وسبعین و تحفت جابری و میزان و اشعار خالدی و طغرای
حضر موتوی و غیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر مقدمه و پانزده فصل ساختم مقدمه در
تعریف علم کیمیا و ذکر خواص و اصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند و در ان تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضی به بعضی نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط بشنو ذهب اشرف اجساد است بدلایل
اول بقای او اطول ست از سائر اجساد ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در و کمتر ست از غیر او
بنابرین این جسد را علو مرتبت و تمیزی هست از سائر اجساد و مختص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تام بلون شمس دارد و بعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات ست و یکی از فضائل او نیست که قبول
ممازجت ذهب کند یعنی آنکه ضرری و نقصانی بیکی ازین دو برسد بنابرین فضه مختص بقمر گردید و دیگر آنکه فضه را
نورانیت و اشراقی عظیم است و هرچه استحقاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخنی نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیری و تبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان و حیوان اشرف اجسام
مرکبه است لهذا حیوان مناسب انسان و مخصوص آن گردید همچنین ادویه که اخذ کرده شود از بدن و اخلاط و رطوبات
واعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر شراوار آن نمایند بیرون آید از آن افضل ادویه و ابلغ سموم و اعظم مرکبات که
تاثیر کند در اجسام و غیر این را بر این قیاس باید کرد مستنزاد ارواح و آن عبارت است از زیبق و نوشادر و اقسام
گوگرد و انواع زرنیخ و این چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب و فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و شبح یعنی جسد الفاس مراد از اجزاء رو ابطه است که
میان ارواح و اجساد ارتباط دهد حجر اسود مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد و مذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روی توتیا و ثانی عبارت است از شبح یعنی جسد زہرہ و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذہب یعنی زر است مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشارہ بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایماء از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد طلقی است عروس گوگرد صراف نمک تلخ
اسد شورہ تقطیر عبارت از انست که اجزا را باب حل کردہ محلول را بواسطۂ علاقه بطرف دیگر برند
تا صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را با آب و از سنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفی کردہ و ظرف دیگر را بالای آن نصب نمودہ و لبهای هر دو ظرف از گل و لته
بند کردہ ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوہر اجزا پریدہ بسطح ظرف بالا چسپیدہ تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوته دیگر سرپوش کردہ و لبهای هر دو بند نمودہ در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که بادنی حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزا
مشمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کردہ زیر زبل اسپ یا
جاے نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کردہ بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار حل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتہاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد بجائے
گذارند که عفونت دران پیدا شود و کرم ہا بوجود آیند فقط و چاہ تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواہد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کردہ میشود

بشنو اولاً موضع مستوی بزمین پیدا کردہ حفر کنند در وچاہی مدور که وسعت سر آن دو فرع و عمق
آن سه فرع باشد بعدش دو روز آنرا بآہک اندودہ مستحکم نمایند که نشف اجزاے ثانیه مطلقاً
دران واقع نشود هرگاہ ارادہ کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کردہ
در قعر آن چاہ گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاہ باشد سرنگون

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر بالمناصفه ریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست

عمق سه ذرع

وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هرچه در وی باشد را دون کرده سحق تمام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعده تخم مورچه هرچه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر وزن مجموع بیاره عنصل کوفته مضاعف بیامیزند آمیزش خوب پس همه ادر قدحی کرده سر قدح را بپوشند و در چاه تعفین گذارند مدت بست و یک روز بعد از آن سر او را باز کرده در طبقی کنند تا وقتیکه خشک شود و در قاروره کرده محافظت نمایند

فصل اول

در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیهٔ اجساد و تطهیر و ساخ الیشان ست و این آب موسوم به صابونس است ترکیب بگیرند صدف ضفادع نهری و بسوزانند و اضافه کنند بر و آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع شخار ای بجی بر دا فزایند و اولاً هر یک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از ان در حوض نداخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم ای بهوسه در میان آن آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند بعد از ان سر او را بر داشته راهی که بحوض دیگر متصل ست باز کنند تا خلاصهٔ آن از ان راه بحوض دیگر رود آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم

در استخراج آب ثانی مسمی بغوریال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزو ے و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هر یک [illegible] جزو و جدا جدا نرم جلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بر و ریزند که بر بالاے او ایستد و کاه برنج ای پرال بالایش افگنند چندانکه بپوشد و هفت روز

گذارند بعدش بشاخهای درخت سر او را بازپوشند و سپس از هفت روز راه حوض دیگر بکشایند
تا خلاصهٔ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مسمی بزرشتر اسپیدوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بیست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بیست رطل آب بپزند تا چهل رطل ماند بهمین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش بر آورده صدف محرق سائیده چندان بروریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک و سدس وزن آن نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اجزا همه را بجدا جدا اصلاح نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان بروریزند که هفت بار علو شود و سر او را پوشیده مدت بیست و یک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع مسمی بطربراس

ترکیب بگیرند براده نحاس و براده حدید و براده رصاص اسود همه وزن و با سرکه شراب که مصعد باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج به نرمی سوده اضافه نموده با آفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس تر از مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آهک برابر مجموع صدف سوخته همه اجزا را اصلاح تمام نموده آب عراسیوس بروریزند هفت بار مقداریکه بالا[illegible] وایستد پس حشایش [illegible] برابر بحصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت هشت روز پس شود این آب بغایت قویست هلاکت قتال کل حیوان بمجرد لمس مس رنگ آن در دماغ ضرر عظیم کند بنابرین هرمس علیه السلام میفرمایند که مباشر عمل طربراس را باید که اول پنبه تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصون و محفوظ ماند خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت متلاشی و مضمحل گردد ایضاً هر حیوانیکه در و فرو رود مقدار نصف ساعت آنرا مضمحل و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته چکانند حدقه او گداخته شود بحیثیتی که نماند که از کجاست ایضاً اگر در گوش چکانند مورث تشنج دماغی گردد

حیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزۂ آهن یا مس درو فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بشابه که گویا در آتش سوخته اند باطن وظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان استخراج جوهر مستودعہ قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند برو خون بز که گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاهدارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بفصد اخراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را اشخار و نوشادر ده جزو و زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد از ان زهرۂ بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب رونیفته و از ان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار سمور کنند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب بروا اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندانکه معمور شود آب ریزند و بریزند تا ده درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفۂ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعدش کبریت سوده جزوی و زجاج مسحوق نصف جزو گرفته در وریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکۂ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب بسایند و پس از ان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه آن بحوض دیگر رود که جوهر مستودعہ قوت مریخ است

منافع و افعال این جوهر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت درو نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب نداززند وسخ و کثافت او را پاک گرداند پوست او را به تخصیص حدید که بعد از ذاب پنج ذوبان و گداخت

او در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود بملاح آید و اکثر افعالیکه از طرابلس آید از جهت زیر نظر آید و اگر در این زرنیخ داخل کرده یکشبانه روز نیز گذارند زرنیخ را بخوبی پاک کند که از خمیر این آب انجنین پاک شود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفه حدید نهاده بآتش نرم گذارند تا گداز دو آب شود پس جامه سوده در رو ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعدش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس از آن به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طرابلس چندانکه اجزا او معمور کند هفت بار بر و ریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریخته سرکه بقدر معموری اجزا برا و اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیر برابر مجموع آبها و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعدش بآب شیرین و خشک کرده نگاه دارند نوع دیگر اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفه آهنی بآتش نرم گذارند و بعد از آن برابر وزن آن کنند مسحوق نیخه رانند و نصف وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحه و اجب است چنانکه در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد و پس از آن از آتش برآورده مقدار ثلث وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیر گاو ده بار چندانکه معمور کند بر و ریخته در چاه تعفین گذارد یک روز و از چاه برآورده اول بسرکه و بعدش هفت نوبت بآب خالص بشویند تا صاف شود پس خشک کرده نگاه دارد

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست مر فعل و را و اسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عملی که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کند که بیاض او ظاهر گردد پس مطلب تمام ست ورنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه صلایه کند بعدش بسرکه بشوید بعده با براده نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد. و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او و پس این مجموع را با هم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد که لون و براقت در مرتبهٔ اعلی باشد یقینی خللی در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احتراق زرنیخ است زیرا که زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم
در تطهیر نحاس

بگیرند پاره‌های نحاس احمر و چندان آب شیرین بر وی ریزند که مغمور شود و بجوشانند تا آن آب نشف کنند. آب گندنا بر وی ریزند چندانکه پنج بار مغمور کنند و باسدس عشر وزن آن مرداسنگ عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بجوشانند تا آب تمام نشف گردد بعدش از وی بر آورده بخرقهٔ صوف آبهای او را چیده بسته و یکبار در آتش سرخ کرده بروغن زیتون اندازند این ست تطهیر نحاس از ازالهٔ بیش کثافت آن

فصل نهم
در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از افضل عمالیست که اولاً هرمس اکبر افاده فرموده و بلیناس تتبع کرده او را ترکیب نحاس مطهر یک رطل بگیرند و بآتش نرم گذارند بعد از آن اندک نوره ابیض بوده درم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدمند بعدش از آنها نقره سپید صاف بر آید باید که درین عمل اصلا شک نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برد تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر
در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز بآب طرپراس نمایند اما وقت سحق چندان طرپراس بریزد که او را از قوام نبندازد بعدش تمام این اجزا را در کوزهٔ محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک کند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت بر آورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی تجربه باید مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید کلاورا یک وزن کاملی با بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یکروز بسایند پس از آن هفت بار بسرکهٔ بسیار ترش شسته هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با ثالث نهاده تصعید کنند جوهر بلون نقره بر آید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم او را در بیست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضه خالص گردد

فصل دهم
در تلیین نحاس

بشنو باختلاف اتصالات افلاک نتایج اعمال مساوی که واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا اگر هر عملی متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیرا که اثر تحسین در فضهٔ مصنوعه زیاده تر تاثیر پذیر است چنانکه در وقت مباشرت صناع جهت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه او با فضه خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد او را باید که او را در آتش سرخ کرده با آب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زرد آلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو و شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه گذشت بزبل مستحکم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب گندنا و آب عذب اضافه آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را نیک فشرده یک جزو زیت که یک سال بیشتر برو گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بیست و یکروز دفن کنند بعد از آن خونابه که مقطر از قرع انبیق شده باشد برو اضافه کنند و در چاه تعفین چهارده روز دیگر گذارند و مدفون کنند در آن زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیر ست حفظ کن این را و نگاهدار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کابلیاس خوانده بتازی یعنی آبی که یبوست از و میگیرد بگیرند ریزهای سم اسپ و ریزهای سم خر نصف جزو و برادهٔ شاخ گاومیش ثلث اجزا و برادهٔ شاخ گوزن ربع جزو و

بریزند بر خون بز نر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده و در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار وزن مجموع آن خون و زیت بریزند و مقدار خمس وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر زاج و نوشادر با آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد از آن این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند بدرستی که بر آید از و آب ذهبی اللون مشرق که تلیین کلس ابیض کند

فصل یازدهم
در بیان نقل نحاس از هیئات نحاسی به هیئات ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئة به هیئة ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج طلا و هم بالعکس میشود بی آنکه حادث گرداند احدی بر آن کیفیت ردیه دیگر و بی آنکه نقصی در فضیلت احدهما پیدا شود بلکه هر یک از این کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هر دو مساوی باشند دیگر موافقت طبعی بینهما الی زمانه که اختن هر دو مساوی است اما نحاس اشبه اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون نه باعتبار تساوی زمانه که دخت و ایضاً قابل مازجت ذهبی هست اما نه چنانکه فضه است زیرا که میسر مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدین وجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند دیگر نحاس بعد تطهیر از اوساخ حسن اللون و ذهبی المنظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه هرمس کبیر گوید که توتیا را چون با آن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات از وزن و وسخ اهم مطالب است باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره در خانه خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل در خانهٔ خود یا در شرف بود

ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا زغراسیوس نامند بگذارند بعدش آب را اولاً بمره که ترک کنند پس نوبت دیگر با آب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر با و جمع کرده بسایند با روغن بیضه و (توتیا)

با آتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعد مش برابر عشر وزن آن مردارسنگ و برابر عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او زرد سنج اضافه کرده با آب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایه کنند و بعد از سحق از ین آب چندان بر وی بریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب ازیخته بار کبر مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً با نمکاب بعد مش با آب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بار تلیین سے کا بلیناس سحق کنند بعد مش بجوشانند با آتش معتدل القوت یک شبانروز پس از ان سحق تام نموده اولاً با آب و الم ی حمابوه ثانیاً بسرکه ثالثاً با آب صاف بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم است بمنزله که منقلب گرداند هیئات نحاس را بهیئات ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که پنج درم توتیای مطهر را بر نسبت درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک ننموده حفظ این طریق نمایند زیرا که این افضل علوم و اشرف ابواب است

فصل سیزدهم
در تطهیر فضه و تخلیص او با آنک و رصاص

که علمی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن با آتش طبقه به عمل معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن نیاید

فصل چهاردهم
در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس از ان پنج درم زیبق ملحق نموده سحق نمایند مدت یک شبانروز بعد از ان در کوزهٔ گل یا قارورهٔ زجاجی کرده گل حکمت گرفته در تنور تافته نهند و وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و با حدی از نحسین ناظر نباشد بعد از هفت ساعت بیرون آورند

قاعدۂ ثانیه

بگیرند برادۂ نحاس احمر جدید پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال ول روسختج را سحق نموده برادۂ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش یک شبانروز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافه آن نموده باز که مصعد یک شبانروز بسایند و در سایه خشک کرده نگاه دارند

قاعدۂ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و در پنج مثقال فضۂ خالصه بیندازند بعد از ذوبان فضه بمنزله احتراق و اگر بحد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند و از ان بآبی که مسمی به مستودع قوت مریخ است یک شبانه روز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه آن نموده برادۂ فضه و برادۂ نحاس از هر یک دو مثقال و چیزے از جواهر مستودعه مریخ بر وی افزوده یک شبانه روز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند

قاعدۂ رابعه

بگیرند برادۂ فضه دو مثقال و برادۂ نحاس دو مثقال هر یک از ینها را علیحده بنحو نا به مصعد سحق بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وی افزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک مثقال زنجفر یک مثقال اضافه کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت بجوشانند انگاه بآب ربیع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب ربیع بسایند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتدای این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد باتصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود یا در شرف بود و درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعه را و بجوشانند بار وغن بیضه که با قرع انبیق استخراج آن نموده باشند بانار لینه و بعد ازان جمله را در قاروره کرده و در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند حجری احمر اللون که منظور بسواد قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت القا این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

خالصهٔ جیده پنجاه مثقال و سبکه کنند و سه نوبت در بوته بریزند با آب ملین و بعد از آن انهیا
سبکه کرده بورقهٔ ارمنی بروا القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا
پیچیده در بوته انداخته بگذارند از انجا ذهب پاک خالصی بر آید که کسی را در وی شکی نباشد.

فصل پانزدهم شنزاو

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکی اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو
قسم ست یکی اکسیر بیض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب و جسد و زیبق را از مرتبه
نقصان بدرجهٔ کمال فضه رساند چه درین اجساد مادهٔ فضه بالقوه موجود است اما بسبب اعراض
چند مثل رطوبت زائد و غلبهٔ ارضیت که در معدن بایشان لاحق شده بمرتبهٔ کمال نرسیده اند
پس ما چیزی باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هرگاه آن کثافت و
رطوبت زائل شود لامحاله بمرتبهٔ کمال رسند و فضهٔ خالص شوند که هیچ فرق در میان آن و
معدنی نباشد و مثال معدن با پزاوه خشت پزان مصادق می آید که چون حرارت آتش
باعتدال بخشتها رسد خشتها سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزله فضه و ذهب است که در معدن
بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و جائیکه حرارت آتش کمتر رسد خشتها سست و
مضمحل و بدرنگ باشند و این بمنزله رصاص و سرب و جسد و زیبق اند و بمقامیکه حدت و گرمی
آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزای خشتها راه یابد نشفه شود که آنرا بزبان هندی
جهانوان گویند و این بمنزله مس و آهن ست و اصل همه فلزات زیبق و کبریت است پس اطبای حکیم
فن برای عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه و بجهت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر
و ذهب مقرر کرده اند و این هر چهار اجزا را ارکان اربعه و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزله آتش
اند و نوشادر بمنزله باد و زیبق بمنزله آب و فضه و ذهب بمنزله خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر
بمنزله ارواح اند و فضه و ذهب بمنزله اجساد و چیزها ئیکه بحالت ترکیب و امتزاج درمیان
داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزله نفس ست و نفس رابطه است درمیان
روح و جسد پس بنای اکسیر بر روح و نفس و جسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این
سریست از اسرار و رمزیست از رموز و چون چهار چیزها برای عمل اکسیر اختصاص یافته پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهار است اول سحق دوم تصغید سوم حل چهارم عقد و طریق این اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال با تمام رسد پس چهار قوت دران اجزای مرکبه حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ که بر هر جسدی از اجساد که اندازند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد ناقصه مثل مس را با الوان و اوزان مخصوصه فضه و ذهب در آرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد مشتعل و کثیر الحجم را تحجیم و عیار فضه و ذهب واصل گرداند این است با جمال آنچه بتفصیل از زبان کاملان شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاملترین دودمان این فن بما رسیده بی کم و کاست درین اوراق درج میکنم هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و باصل مطلب کامیاب شود باید که ما را بدعای خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد و هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از وی این عمل درست نیاید و با تمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه یکرنگ مع چند نر که همه استخوانها و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بجهت آن قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فصحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان بفراغت تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزهای دیگر نزنند از دانه و آب داده اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک است هرگاه ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها بنشانند چون بچه ها برآید هفت روز صبر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کهربای بهتر دوازده توله کبریت اصفر یک توله زرنیخ ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمانی یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس یک توله زعفران نحاس یک توله حسبد یک توله عقاب محمر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه را با آب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده باحتیاط از گرد و غبار محفوظ دارند بعد ازین بگیرند یک ماشه ازین دوا و با بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود نخود یا گوسفند خمیر کرده و دانه ها نموده بچوزه ها بخورانند بچند روز نه بیکروز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه ازان دارو و بست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده بچند روز بخورانند و بعد تمام شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند

ماکیان

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد انگاه هر روز یکیه از دوا
زیاده نموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه ازو بگیر و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا میخورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها کنند تا منقار بر زمین نزنند و
چیزهای دیگر نخورند که مقصد عمل است فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده بتخم در آیند
پس پوست تخمهای این ماکیان دوا خورده سرخ رنگ سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ یا سبزی (?)
باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف سرخ شود و منعقد و قائم النار گردد و ازان شنجرف
مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد ازان
یکمثقال ازان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلای کامل عیار شود و اگر خواهی که
ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که چوزه های دوا خورده بار اول داده اند زیر مرغ
بگذار تا بار دیگر بچه ها ازان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه بر آرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر بچال (?) چوزه ها را جمع کنی و یک مثقال
ازان بر شصت مثقال از هر جسدی که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا ماده و نر هر دو را میخورانیده باشند
و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند
اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که استاد فن بما تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد ازو این امر سر انجام خواهد یافت و اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده خللی درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سر انجام نیابد

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان است ازانجا که خواص اشیا
برحق است ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر
بر فلزات ممزج کرده یا ذوب نموده بچکانند نقره یا طلای خالص شود بعضی ازان انچه که بتحقیقات
راقم ایحروف رسیده نوشته میشود آکی بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یای تحتانی
معروف گیاهی است که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آک است مگر فرق همین است

که آگ شاخها دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ ست که بقدر دو وجب یا چیزے زائد یا کم از ان از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر از آن هرگز بر نه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه از ان سفوف بران طرح کنے

بقدرت الٰهی نقره خالص شود

دیگر تلیاکند بکسر تای فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین جریب سیاه رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت اشبه اما خرد تر از ان اند که مائل به تیرگی و گلش زرد و درجائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گرہے مثل قند برآید و چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از بیخ شش آثار شود و آن گره را از بیل و کلند و دیگر آلات آهنی برآوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز توسے دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد برآرند و نگاهدارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند و در شیشه باحتیاط تمام نگاهدارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یکدو وجب از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰهی نقرهٔ خالص شود و اگر از ان گل بوتیا زند و بعد خشک شدن دران قلعی نهاده بآتش سرخ کنند انشاء آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد و اگر یک توله از ان گوگرد قائم بر دو صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه از ان خاکستر نقره بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالیٰ

خواص دوم در بیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی ونعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس که این چند اجزا را از رسائل خسرو شاد سماوی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبد اللہ مغربی مشہور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجه طبع حکیم ابو القاسم احمد السماوی منتخب نموده مسمی بسنجل حیرت ساخته مشتمل بر یک مقدمه وسه فصل گردانیدم

مقدمه

در تعریف علم ریمیا

بشنو که این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اہل این فن قواعد جواہر ارضی را باہم ممتزج سازند که از ان اثرے عجیب و غریب رو نماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب مسمی است به حلتا ہرس فرماید که وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمی حین خروج از رگ خواه بطریق فصد خواه بطریق دیگر که گرم باشد و شیر خر نیز از پستان خر گرم بر آرند و از ہر یک مقدار یک یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماہی کوفته در و آمیخته با ہفت ہفته مدت چہل و ہفت روز در چاه تعفین گذارند بعد رم ازین برائے ہلاک شارب کافی ست طلا الیموس حسب ہدایت ہرس بگیرند زنج اصفر و نوشادر و کبریت احمر مساوی الوزن و ہر یکے را جدا جدا نیک صلایه نموده در سرکه معمول سه وزن برابر آن به غیسانند و یک جزو زنبق و ربع جزو براده سرب را بسرکه کہنه خیسانیده اجزائے اول را باو ملحق نموده دو روز سحق کنند بعدش باز ہرهٔ گاو ُسه ساله خوب بمالند و مدت چہل روز درمیان زبل دفن کنند بعدش ازانجا بر آورده در قاروره کرده و در وسط خانهٔ تاریک معلق آویزانند

خواص دوم در بیان علم ریمیا مستزاد

دو دانگ وزن این براے اہلاک شارب و آکل بیکروز کافی ست اما باید که با بتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بوده باشد نیش بر نیش وقت نزول مریخ برج اسد
حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازه راسحق تام نموده نگاہدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار
ورانزلب را قطع نموده ہمان روز در ہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسرکه مصعد بسایند
یکساعت و پنجدرم زیبق باو مخلوط کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده درو افشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر که از حدید باشد گذارند و طبقی از آبگینه نهاده بعد گل حکمت در زبل تازه دفن
کنند مقدار دورهٔ فلک بعدش این ہم را ابر داشته در حقهٔ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت
چہار ساعت دو دانگ زن آن کافی ست اناالیموس (سم تنہائے ۱۲) ایجاد شرو دیطوس حکیم ست حسب حکم
ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند زوج دو درم تراب ہالک سام ابرص (چلپاسہ ۱۲) دو درم
تخم مورچه یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند و بآب بادروج چندانکه او را بپوشد
خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سه مرتبه بالاے آن تا مدت چہل روز
بول کنند بعدش برآورده در حقهٔ مسی نگاہدارند و اگر وجود تخم مورچه متعذر باشد باید که در
سوراخہاے مور سرکه بریزند که موران از ان موضع تخم ہاے خود را بیرون آرند بعد از ان
بیوض آنرا بدست آرد ہرگاه انسان بطعام و شراب شقاے یا ثلث مثقالے از ان بخورد در ان
روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم
بر شارب آن و نه بر کسی دیگر جعفر اپیاس بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد از ان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافه نموده یکشبانروز دیگر سحق کنند و چار جزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قاروره نهاده گل حکمت
کرده در اثل تصعید کنند از اجاجسمی متحجر برآید نصف درم از ان در دو روز کشنده است و

علاج پذیر نیست قینان بن انوش این سم باسم موجد معروف ست

ترکیب بگیرند قلعی و توره مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہریک سدس جزو نوشادر ثلث جزو
و بول اسپ چندانکه ہمه را کند اجزا را سه بار بر وی ریزند و مدت بست و یکروز در حوض

موقوعهٔ گوشه که آفتاب کم افتد و سرزبل بهنند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت
از راه حوض تمام آب بحوض دیگر برند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاه دارند بعدش
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکه میسر شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهتر است پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته با سه چلیپاسه زنده و یک ضفدع جمع نموده بسر که مصعد چندانکه دو بار
برسر آید بر وی ریخته بجوشانند تا ضفدع و وزغ ها مرده شود بعده صاف کرده جزوی سقونیای
انطاکیه اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بر او اضافه
نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شریک آن کرده با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس از آن در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برای اهلاک کافی است ایلاوس
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاغیه سه رطل و بصل الوف نصف رطل مجموع را
کوفته آمیخته بول اسپ چندان بر وی ریزند که از روی آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بنوعی بفشرند که دست باو نرسد و آبش را صاف کرده با آتش لینه التشکل قوام عسل آرند و
در قدحی ریخته قدح دیگر بر وی پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتی از شبه گذارند
و بطریق مذکور بالای همه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ خر چندان بر وی ریزند که هموار شود و مدت
چهارده روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چهارده روز
دیگر در آن زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدش برآورده مدت
چهل روز با آفتاب گذارند تا خشک شود یا با آتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقالی از آن
میکشد در دو روز قیا ثار بگیرند افاعی سر بهن کوهی و را از آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاه دارند که مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند هر یک را مقدار ده ده درم و در بست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مهرا شود
بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال از آن
بیک روز میکشد یا ورا اس اهلاک آن بدو طریق است یکی شرباً دوم اگر بر نیزه یا کارد
یا پیکانی بمالند مجروحش بمیرد
ترکیب دو رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب خیرا ن

ای اسارُه خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریخته باچوب انجیر حرکت
دهند تا خشک شود بعدش بست رطل آب در و ریخته بآفتاب گذارند تا ده رطل باند آنگاه صاف کرده
در حقه نگاهدارند بعدش بستانند برادهٔ نحاس ونوشادر وزرنیخ مساوی وحدید وکبریت احمر
نصف جزو ومجموع اجزا را به بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را بروا اضافه
کرده خوب بسایند تا یک جزو شود بعدش کندش و اغصان لاغیه گیاه حشیش شیر سست هر یک نصف
رطل کوفته دران نگنند ومجموع را در ظرفے کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز و بطریق معهود
بالای آن بول کنند بعدش برآورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفے کرده نگاهدارند تا
سیاقوس زهرهٔ افعی سه عدد زهرهٔ گرگ زهرهٔ کفتار هر یک هفت عدد ومرارهٔ کلاب مرارهٔ غسانه
که در منابر جاے دارد بگیرند وآن سه افعی را که زهره از و گرفته شده با غصانه پاره پاره کرده در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل باند آنگاه صاف کرده آب لیستانرا بوزن مرارهٔ هفت بار بردارند ودر مرارات
ریزند وبپارچه حرکت دهند ومقدار دو درم عرق آدمی وسه درم نوشادر با ومخلوط نموده بچاه تعفین
نهند بدستور مذکور وبعد از چهل روز برآورده در ظرفے نگاهدارند مقدار چهار شعیر ازان میکشد
در یک ساعت شیشتالاس بگیرند بیش بوزن درم وسنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند ومرارهٔ افعی ومرارهٔ اسود سالخ
ومرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار وزهرهٔ یوز وزهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته
چهل روز در چاه تعفین گذارند بعدش برآورده در ظرفے نگاهدارند وشعیر ازان در بهان روز هلاک
کند واگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح هلاک شود واگر شخصے بسبب بلمس آن کند ونگاهدارد دستش
سیخ شود وبعد ساعتے هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته ولبن لاغیه
چندانکه میسر آید بروا اضافه کنند وماذریون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی هندے ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند وبگیرند آب اشنان اخضر ده رطل وآب کرفس رطلے
وآب فودنج دو رطل وآب سداب یک رطل وآب نعناع یک رطل وآب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند وهر روز باچوب انجیر حرکت دهند بعد
ازان بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش برآورده صاف کرده آب ورا در ظرفے

انداخته در تحت زبل مدت بست و یکروز دفن کنند بعدش برآورده در کوزه نگاهدارند میکشد بطریق اسهال کبد با سهال یک مثقال مسهل مهلک مازریون نصف رطل خربق ابیض و خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده نوشادر ده درهم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آب ورا در ظرف چینی کرده با آفتاب ضعیف نهند یا با آتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوهر ادویه باقی ماند پس لبن یتوعیه بقدر معمورے ادویه برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید از هر یک پنجدرم و بسیر که مصعد سحق بلیغ نموده با پنجدرم نوشادر در یکشبانروز با محقوطه اول بسایند و خشک نمایند ضحاک قتال زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل دو درم قاقله و بست درم دارچینی خیسانیده بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب بگذاشته در آفتاب نهند تا خشک شود و دو درم ازان بیک روز نخبده میکشد انارو سه افیون مصری خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاهدارند هر کس که بخورد ازان ساقط گرداند قوت او را و اطفاے حرارت غریزے او کند و اگر جاهلی خلاف امور مقرره مقدمه نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکرده با وقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نه بیند زیراکه قوت سمیات هر چند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

بسیب ۱۲ بهانوس موجد آن مهلائیل بن قنیان هست

ترکیب حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبر و عروق کرفس و بیخ صعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه بیخ سوسن کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال و دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا و زنجبیل و مویزج و مصطگی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بخته با دو وزن عسل گرفته معجون سازند یک نیم درم جان بخشی است تریاق هرمس الکبیر

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه ها نماید

ترکیب اصل اقاقیا شش و پنج درم جنطیانا نای رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجویه و عود هندی از هر یک ده درم و صندل سفید و مروارید بکر و بسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و میعهٔ سائله و لادن و کندر و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هر یک شش درم و بیخ صعتر فارسی و بیخ سوسن کبود از هر یک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند تریاق هرمس مسمی باشیر سالیوس جوز هندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطگی و زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هر یک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و ماميران چینی و زرنباد و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هر یک سه اوقیه میعهٔ سائله و کندر از هر یک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هر یک یک اوقیه غیر صموغ همه اجزا را کوفته بیخته و صموغ را حل کرده با دو وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یک مثقال دافع سموم ست تریاق هرمس وقت نزول مشتری بدرجهٔ اوج خود فادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو و روح بیخ عقرقرحا سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری بزیر آسمان تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بغدر قهاً ينو ١٢١ به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن بزهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیالهٔ آب شیر گرم عقب آن بنوشند و جوز ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهرهٔ او بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

تریاق ایلونیوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم از برج سرطان بگیرند قلد نیاده درم کهربا دو درم زعفران و دو درم حشیشه بادرنجبویه یکنیم درم فادزهر برابر نصف جمیع اجزا هر یک از این اجزا را جدا جدا

کوفته بیخته مجموع آنهارا خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری یا موضعی کور بحقه طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند آکل سموم قاتله یکدرم خورد و نجات یابد و اکثر اجزای سمیه بطریق عرق دفع شود

تریاق درد پا بوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشاء او را برآرند و باب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که مخ هموار شود پس بآتش معتدله بپزند تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند و قرنفل و جوز بویه و قاقله از هریک پنجدرم زعفران دو درم ساذج هندی پنجدرم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم حب الغار سه درم قاقشره و جنطیانا سی رومی از هریک پنجدرم مجموع را در هاون کوفته با دویه سابقه آمیخته با دو وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم و میعه سائله و لادن دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به محفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزهٔ حمار و خرزهٔ یوز نیک صلابه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت بیامیز نماید این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برای مضرت سموم ست که جمیع سموم را بعرق دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

آلهٔ تناسل ۱۲

فصل سوم
در عجائبات مستزاد

برادهٔ سفیدهٔ رومی در پنبهٔ کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده دران پیچیده شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هرکه بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاه نماید ایضاً خون گنجشک سبز بر پوست گردن خروس مالد و پارهٔ زنگار دران بپاشد و بجامهٔ کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد حیران نماید که مرغان زنگار رنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند ایضاً پیه گرگ و پیه خوک و پیه شیر هریکی را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهد و هر دو را روشن

کرده اندک دور به بُعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعله های هر دو چراغ بپیچید و گویند که از پیه بز و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و جرک گوش سگ و پیه گرگ و خرقهٔ کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبهٔ سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبهٔ سرخ قسمے از پنبه است که بذاته سرخ میباشد ایضاً بیارد پیه کشف و بورهٔ ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقهٔ نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبز پوش شده اند ایضاً بیارد شیشهٔ صافی و قدرے شراب تیز دران ریزد و قدرے کبریت نیز اندازد و بخانهٔ تاریک نهد چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانوری که خواسته باشد از گل طیار کند مجوف و در شکم آن سوراخے کند و از بینی آن نیز بدرون سوراخ بگذارد و غوکے ازان سوراخ بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گلی صدا میکند ایضاً بیضهٔ ماکیان یا کبوتر نه که تازه باشد چند روز در سرکهٔ تیز و تند تر دارند تا پوست بیضه نرم شود هر گاه اینقدر نرم شود که اندیشهٔ شکستن نباشد اندرون شیشهٔ دهن تنگ بیندازند و آب سرد بران ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشاے عجیب ست ایضاً قدری نوشادر و عاقر قرحا سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر سر کالهٔ آتش در دهن

گیرد هرگز دهن نسوزد ایضاً افیون و کتیرا و شب یمانی و نمک حمام و پوست تخم مرغ و زیبق
بایکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد دست نسوزد اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پای نسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه باهم مخلوط کرده بر دست
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند ایضاً بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیده
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برهنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد ایضاً زبد البحر
و پوست تخم مرغ هریک قدرے کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و با آتش برود اثر آتش
بر بدن نه رسد ایضاً اگر قدرے گوگرد را ریزه کرده در لته پیچند و اندک آب بر آن
ریزند بعد از لمحه لته روشن شود و از آنجا که آب نارسیده نیز همین عمل بظهور آید ایضاً
بگیرد فندقے یا بیضهٔ مرغ و مغز آنرا خالے کرده قدرے سیماب دران اندازد و
سوراخ خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا بگرمی آتش بدارد که بر هوا پران
شود ایضاً اگر در آب شیر گرم قدرے سریشم ماهی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود همچو یخ
نماید ایضاً بیارد قدرے کتیرای سفید خوب باریک بساید و هموزن آن نبات سفید
بادے بیامیزد و قدرے زعفران سوده دران اجزای خشک سائیده مخلوط کند و پنهان
از نظرهای اهل انجمن نیز خود نگاهدارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بهم ساند
و مخفی از نظرهای مردمان آن اجزای سوده را دران آب اندازد و خوب مخلوط کند و
سرپوش کرده ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اهل مجلس بدانند که چیزی میخواند
بعد از ساعتی سرپوش قدح بردارد و کتیرای سوده مخلوط با آب شکل فالوده منجمد خواهد شد اهل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و همه دانند که بتاثیر عزیمت آب قدح فالوده شده ایضاً حبی از شاتیج
هندی بزیر زبان نگاهدارد و کاسه پر آب طلبیده از نظرهای اهل مجلس مخفی قدرے
لعاب دهن دران آب ریزد همه آب بشکل خون سرخ شود ایضاً بیضه را سوراخ کرده
همه سواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده با آفتاب گذارد که بهنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بهوا کند ایضاً کاغذی را به شبنم پر کرده با آفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو به هوا
کند ایضاً مرغی از موم ساخته شکمش از شبنم پر کرده با آفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه هوا گیرد

ایضاً بر بیضه گرم و تازه بآب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ در سفیدی عیان باشند ایضاً سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند آنچه در و نوشته باشد ظاهر و عیان گردد ایضاً روغن ماهی را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسید زرد شود ایضاً خردل و خرما را باهم کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسید سرخ معلوم شود ایضاً بآب زاج و مازو که چند ساعت تر داشته باشد آنچه بنویسید سبز شود ایضاً در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید نویسند و بگرمی آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خطی سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهرهٔ باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود ایضاً خون کبوتر بآب آمیخته قدری سیاهی دران ریخته بنویسد در روز هیچ معلوم نشود و شب خوانده شود ایضاً بوره سرخ و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بسایند و ازان روشنائی بر سطح آب که بتغاری ریخته باشد بنویسید حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند ایضاً زاک سفید را با قلیاب و سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم بکر بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل نار مساوے الوزن بآب سائیده بر حروف مکتوبه بریزند و بآفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد ایضاً مرغی و زرنیخ هر یکے را باریک سائیده با خمیر مخلوط کنند هر مرغے که ازان خورد بیهوش شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید ایضاً گندم یا دیگر حبوب را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش بیند و انه آن بیهوش شود ایضاً برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد و رشته دران بسته بآب اندازد و ماهیان بسیار گرد آن گوے فراهم شوند دام انداخته بگیرد ایضاً اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبهٔ او بالکل زائل

عمل از … دن … [illegible]

شود چون باز ببسر که تر دارند بحالت اصلی باز آید ایضاً اگر قاشهاے پیاز در چراغ اندازند
پروانه ها گرد چراغ هرگز هجوم نسازند و از بوے پیاز بگریزند ایضاً سیر و کنجد مقشر و
بزر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته بارد گندم آمیخته خمیر کرده برشته بسته بآب اندازد
ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت ایضاً جاو شیر و آرد باقلا با بیه بز آمیخته
حب ها بندد و بقلابه دام آلوده بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن بیایند ایضاً اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گرمی باشد ایضاً شیشه را
از پر های کبوتر پر کنند بنجیکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده
از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیندازند هرگز شکسته نشود ایضاً انگشتری نقره
یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود ایضاً قدرے افیون و
پنجاه عدد چوز در آب آهک جوشاند هر که از ان آب قدرے خورد فی الحال بیار شود و چون
قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضاً آهک و زرنیخ و مردار سنگ سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسه پر آب ریخته یک شب گزارد بعدش صاف نموده
بجلد حیوان سفید مو بمالد همه موهاے سفید سیاه شوند و اگر جبه جبه بمالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور با هم آمیخته بآب سائیده در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ
آتش کرده حلوا توان پخت ایضاً دار چینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خورانند
فی الفور برقص در آید ایضاً بادام را در کرباسے بسته چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خرد خرد بار یک شود پوست را شکسته برای العین مشاهده کنند ایضاً
از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف
سیاه نمودار شوند ایضاً اگر انگوزه در کوزه کنند و آب دران کوزه ریزد کوزه بشکند
ایضاً شیطرج هندی و علک و انگوزه را سائیده در میان گل بیاشد هر که ببوید
عطسه دهد و گوز زند ایضاً خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند
و اسب بچربی کون اندودش باز ماند ایضاً قدرے خاک جاے غلطیدهٔ خر را
زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آیند حتی که طعام خوردن نتوانند ایضاً مگس را گرفته

موی سر آدمی بر پای او بندند و در زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آیند از خورش طعام
باز آیند ایضاً دانهٔ خشخاش سه روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود که سوراخ توان کرد ایضاً
از اقسام حبوب چند روز به شیر آنگ تر دارند بعدش لبسابه خشک نمایند هر طائر بخورش چند دانهٔ آن
بیهوش شود و بعض آب گرم بهوش آید ایضاً تباسه درست را بروغن چرب کرده بآب اندازند
حل نشود ایضاً هر که به طیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضاً صمغ عربی بآب حل کرده
بدست مالد آتش بدست بردارد دست نسوزاند ایضاً دندان آدمی مرده و زبان هدهد زیر بالین
کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه نبردارند ایضاً از پوست گرگ [illegible] کمان ساخته از آن
تیر اندازی کند هر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چلاش بشکند و از بخور پوست گرگ در نقاره خانه
پوست های نقاره پاره پاره شود اگر نقاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره
شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته بمیان بندند وقت شب نترسند ایضاً پوست انار سه
شبانه روز در آب تر کرده آن آب بدرخت انار ریزند و اگر پوست انار بدرخت میوه دار
بندند هر دو صورت از ملخ ایمن باشد ایضاً حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و هر رنگ
سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بران حروف بلکه تمام کاغذ طلا کنند و بعد از لحظه آن کاغذ
را بالای سنگی گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید بر آیند ایضاً نوشادر و نیله تهوتهه برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذی
سائیده بر کارد یا شمشیر یا دیگر چیزی آهنی از موم گداخته چیزی بقلم بنویسند و بعد از آن
ادویه سائیده بران نوشته ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود و بعد لحظه بشویند حروف
مکتوبه بر صفحهٔ آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحهٔ نقره از موم نویسند اندک گوگرد
بالای اجزای مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف شنجار سرخ را بعرق نعناع
حل کرده بالای نوشته ریخته بآفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضاً
نیش زنده کژدم را قدرے نوشادر بآهک سائیده بو یانند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگه که گیاهی است معروف بآب سائیده بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زهر دفع شود
ایضاً یک سرخ نیلا تهوتهه باریک سائیده بدماغ مار گزیده بدمند اثر زهر دفع شود فی الفور بهوش

در آید ایضاً طلا و آهن را به توتیای سائیده در آب چند بار غوطه دهند برنگ مس گردد ایضاً اگر خیار بزرگے نصف کرده مغز در میان آنرا خالی کرده و خرماے خشک دران نهاده بسته کنند و بخرقه پیچیده اول بدیگ آب انداز ند و بدهن دیگ خرقه بسته بالاے خرقه خیار را بگزارند و بالاے آن سرپوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته شود و خرماے خشک در میان خیار خرماے رطب شده باشد ایضاً آب شور از کشیدن قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

حواس سوم در بیان علم کیمیا مستراد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے الله علیه وسلم بشناس مفهوم الناس اضعف الناس محمد عثمان عفی عنه که این رساله مسمے به جلتاس را از کتب کاملین فن هذا مثل مصحف هرمس الهرامسه و طلسمات طمطم هندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وخشید وغیره اخذ نموده مشتمل بر یکمقدمه و پنج فصل ساختم

مقدمه
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے فاعله علویات ست با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست که به عمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط

فصل اول

حرزهٔ طلسمیه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن افعی کوهی خیطی از ابریشم بسته معلق کرده تا خفه شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر و غیره بندند بقدرت الله تعالی فوراً شروع در انحطاط گردیده مواد آنمرض به تحلیل رود و مریض شفا یابد طلسم آبلیا کوس باید که در وقت شروع مشتری بخانهٔ حوت بگیرند رصاص چهل و هفت مثقال و از نجیرے بطریق نوطه ترتیب دهند و در وسط زنجیر صفحه مقدار کف دست آدمے که وزن

راجب خنازیر بهشت وراق صفحه ۲۳۰ پر

آن مقدار شش ماشه باشد قرار دهند و این صورت دران صفحه نقش کنند و بوقت اتصال
قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از
کمر نکشاید و صفحهٔ زنجیر برابر موضع درد باشد



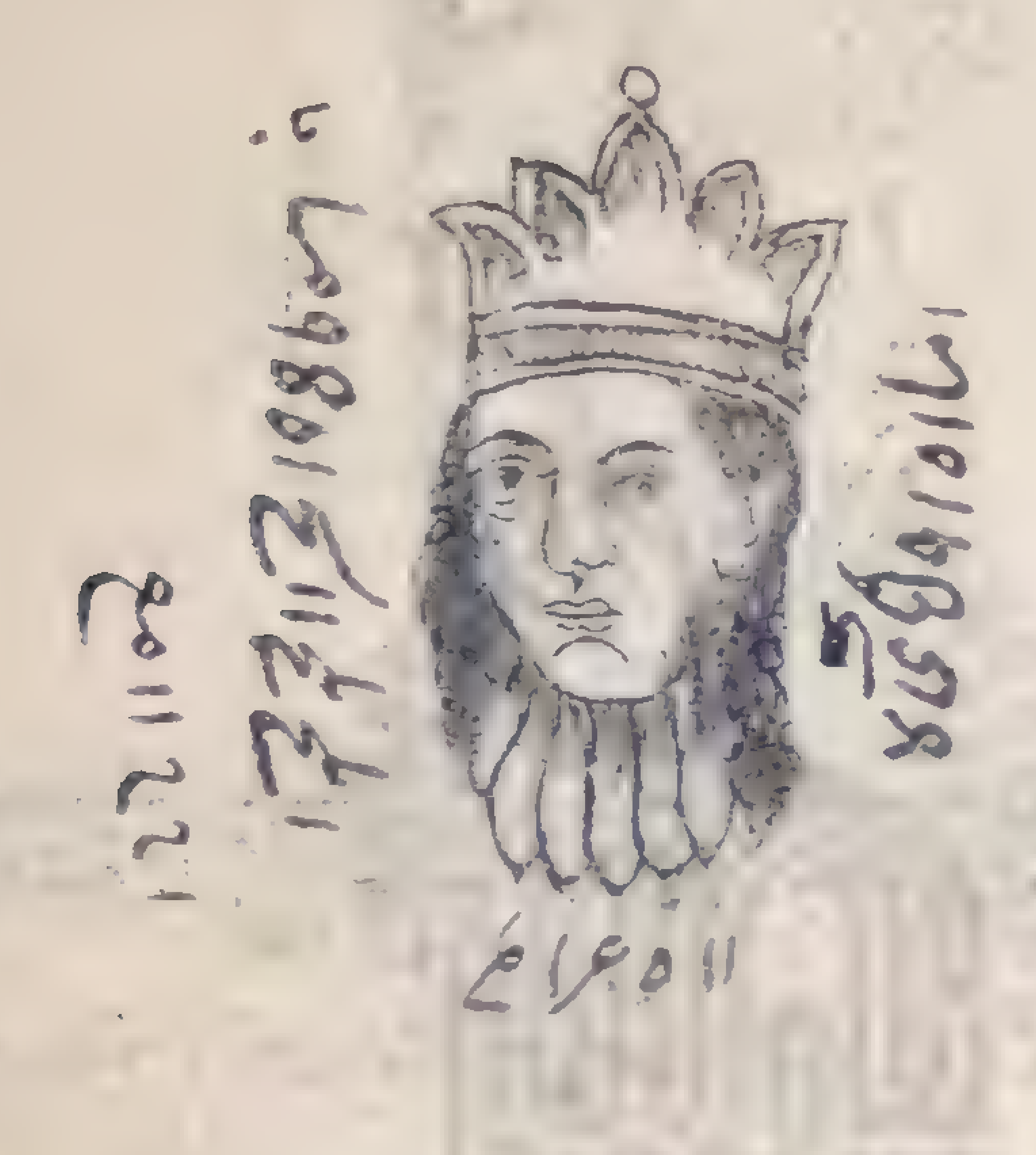
طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعهٔ کبیر مدور
از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل را مدور
یا مستطیلة التربیع در و بکشند و در بازوی مریض معلق آویزند

طلسم بهلیوس اگر کسے این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل و عظمت این در دلش پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بند بماند غلیان بازایستد۔

ترکیب وقت نزول مشترے بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل به مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند خرع اسمد اللون و قطع سازند بر هیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند

طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجه جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل جگر گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و والی اویم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شد آن وجع بر طرف گردد

طلسم مسکن رجع کلیه وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره مقارن یا اتصال مقبول داشته باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن هفت مثقال و آنرا بصورت گرد تراشیده این صورت بر یک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکه با آنجانب نرسد و بابریشم زرد ببازوے مریض به بندند بفضله و فضل تعالی صحت گردد



طلسم سالار لوس داراندکه این طلسم نزد خود همیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها و مدام بفرح و شادمانی بگذراند هیجان باه و سرعت نعوظ بسیار شود سیم و طلا از هر یک مقدار هفت هفت مثقال را یک جا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زهره به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را بر و نقش کنند بر هر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بریشم سبز ببازو وغیره بندند

ذیل در بروج میزان یا در بروج ثور میں لکھے یا نقش کنند

ذیل در ماه ثور یا در سرطان متصل زهره کنند

طلسم مسکن ضربان عین وقت قران قمر با المشتری در برج سرطان اینصورت را بر یک جانب خرع ابیض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آن ویزند با قمر از منه درد ساکن گردد بعون الله تعالی

ذیل در ماه برج سرطان تیار کنند

طلسم انالبوس نافع درد دندان ست نحاس اصفر وہ مثقال شبکہ کردہ بر ہیئات حرز تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت در وی نقش کنند

ذیل در ماہ برج سرطان تیار کنند

در جانب مقابل آن این صورت را نقش کنند

در برج سرطان روبرو تیار کنند

و خیطے از اطلس زرد لیمو راخ حرز انداختہ در گردن آویزند بے الجمال وجع دندان

دندان پامال گردد

فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد جید سی مثقال و از آن لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و اسطوانتین و بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و ما بین هر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ط سے م ۵ ا و در بطن آن لوح که در یکی جسم او لا دبس است ثعبانی که سر او همچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست

ذیل از ماه سرطان تیار کنند

طر ادمسا

مـا ا اط سے ا م صـا

طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکه آخر

بجزو ی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمام صورت بااین طریق کشند که نصف علیای انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عمود آهنے یا کلب نموده مسمار قوی مستحکم کنند



در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در ہمین وقت طیار سازند اگر احیانا تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین فرو مستحکم کرده بناے بر حوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم عقرب دران شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب از ان شہر برطرف شود و خاک این قریہ ہر جا که برند عقارب آنجا بہر کس مضرت نرسانند و اگر این خاک مدینہ را بہ آب خمیر کرده قرص قرص ساختہ در وقت طلوع عقرب بران حائطے که بجواے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بیفتد این قرص ہا براے عقرب گزیده نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل در برج عقرب باشد ابتداے عمل اول طلوع عقرب اے ابتدا از سر عقرب و انتہا بہ ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب متاذی نشود و اگر آن خاتم را در قدحے انداختہ آبش بہ عقرب گزیده دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

ذیل بروج عقرب تیار کند

ذیل از بروج عقرب تیار کند از عمل اول ۴۷ ۴۸

عقارب بگریزند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند

طلسم حیّات ایجاد بلیناس ست صورت حیات بر حجرے یا فولاد یا حدید نقش کرده در میان احجار دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارها از ان شهر بگریزند و مار گزیده بمحض رویت این صورت از سم نجات یابد که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طلوع قوس در نصف درجه این صورت را کشد

واگر این صورت را به شکل خاتم تیار ساخته بر نگینه یا ادویه مُهر کنند آن ادویه مضعف دل نباشد و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال اثر سم از و زائل گردد باذن الله تعالی
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته در پشت آن این حروف نقش کنند ۱۱۵۱۱ یسے ۹۴ رح ۲۱۱۰ نیسہ ۹۶ و بزیر شکم آن صورت ملخ نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند مننے ۱۹۱ ۵ و در فوق جراد این شکل نقش کنند لل۱۲۱۱۸ و دول ابتداء عمل وقتی باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان یا حوت و طالع بدرجه مشتری باشد بعد اتمام بر عمودی از حدید هر دو پای آن مرغ را ملصق بمسمار محکم گردانند بعد از ان در وسط آن ناحیه بنای عالی وضع کنند بهیئت منار بلند و در بلندی و ارتفاع آن چندان که تواند سعی نماید و این عمود را در ان بلندی نصب کنند و حوالی آن بنا را به سنگ بر آورده چنان محیط آن صورت نماید که اثری از باد و باران بآن صورت نرسد بفضله تعالی جراد مطلقاً در ان ناحیه نیاید و اگر شخصی بالای منار رود چندانکه چشم او کار کند ملخ در ان جا نگذرد و غریب تر آنکه هر جا که آن منار مرئی شود منار دیگر بسازند و بر بالای آن منار بر آمده به بیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ مضرت بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منار های متعدد سازند هر یک از ان منار ها حوالی خود را از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست



ذیل ثور یا سرطان یا حوت ... تیار کنند

طلسم مسکن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل درآید و ریاح شدیده از شدت باعتدال گراید گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنهٔ مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان بادلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اصم اصفر و از ان صورت آدمی سازند قائم بر بالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشنده رو و سینهٔ او جدا از صدر و بدست دیگر شمشیرے باشد از همان حجر ای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند اهم ماسه له لیسے االه اط سمے اجه لا لعه ح کله له احسا االمنع الح بحه ه مره سے اا حاحام ا ما اسے حر بے اا الحسے طم اا اا ه ا ٦ ه ا اہر ا ۹ ا لح ۶ سے ۷ حا الد حا و بر صدر صورت این حروف نقش نهند االه ه قلبے ام و لے له ۱۹ لح ۱۶ بحه ۱۸۲ اله بحه ۱۱۶ اا قلبی اه صا سهه ۱۶ السلے و صورت اینست

ذیل دل مخاصری تیار کند در وقت سعد السعود





و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند



بعد اتمام در وسط شهر یا ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم گردانند که از مطر و ریاح و برد آسیبی نه بیند و اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده بپوشند تا از آسیب ریاح وغیره مصون ماند باذن الله تعالی ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثه و تپ ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجهٔ پانزدهم یا چهاردهم از برج سرطان از نقرهٔ خالص خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دورهٔ آن ثبت کنند باذن الله تعالی تپ های مذکوره برطرف شود

طلسم دافع تب بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنجدرجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس و در میزان و زحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند

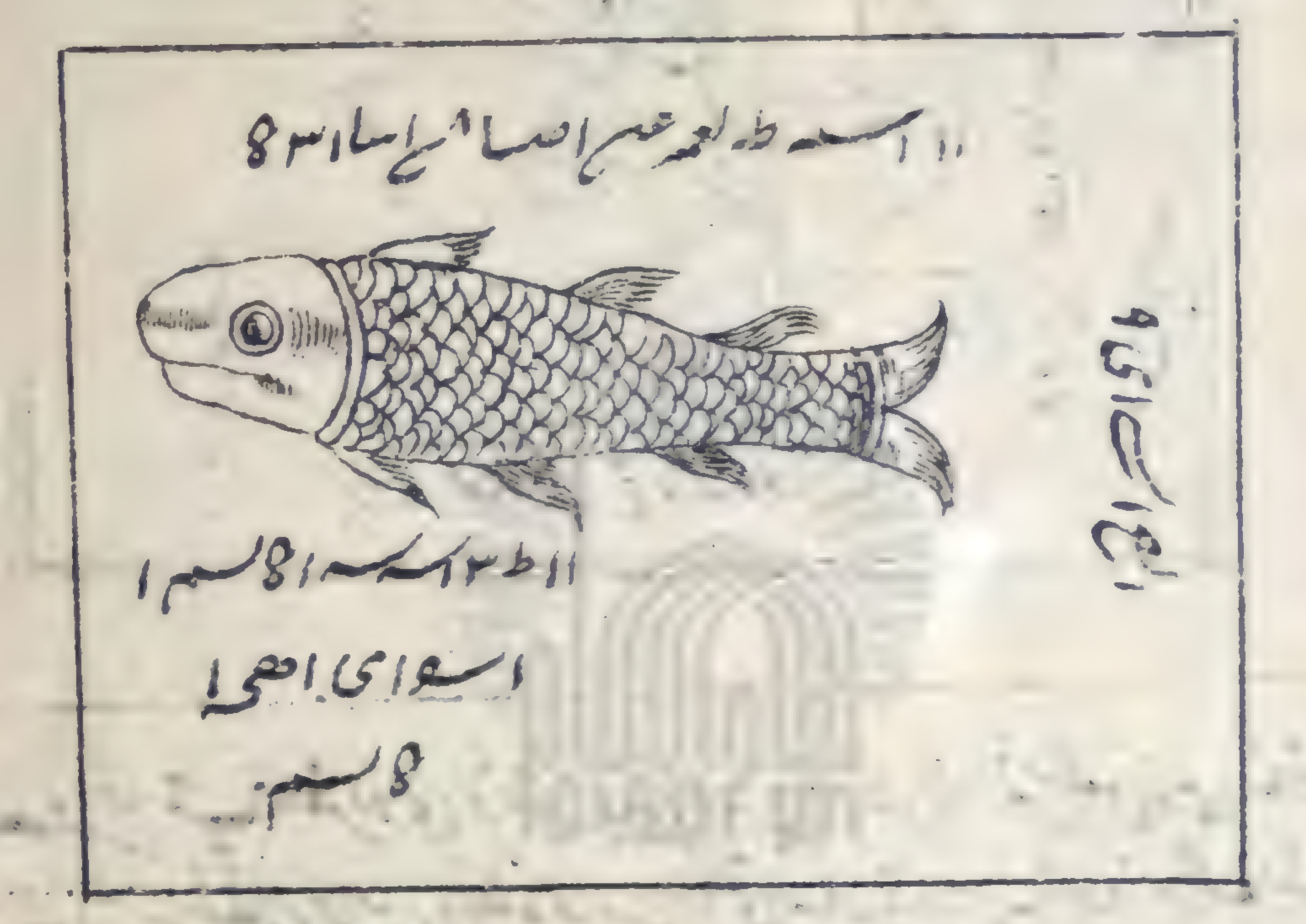
طلسم دافع تب صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره ساقط از مریخ باشد از سه مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند

دلیل از بروج میزان رفع تپ دسفراء

دلیل از بروج حوت جهات تپ صفراوی

طلسم دافع حمی و رقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بجوت و اتصال او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را دران نقش کنند و بعد اتمام این خاتم را استعمال نماید باید که ابتدای عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد و همچنین در اکثر اعمال این فن ضبط با نظار و آثار کواکب واجب و لازم شناسد تا عمل موثر و تام باشد

ذیل از برج بحوت و از سرطان تیار کند



طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش افسنطیوس که بتازی معنی آن مصیبت العظمی ست باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشرهٔ دلو که مستقیم الیسر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالی قائم یکپا بر پای خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت برو نقش کنند الملـ١٥ اصح ١١١١٠١١٩ و برشکمش این حروف کنده کنند ع ه ٢ صصبه صه مسے ىع عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این تا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن فورا از ان دیار دور فگند

ذیل از برج دلو تیار کند بدم شیطنی است

و این طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرای شهر دفن کند صورت این است



وصیت

بشنو عاقل با ایمان را که کحل الجواهر حقیقت در چشم او رسانیده اند و از عالم علوی خبری دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتعی آرزو میکند و بموت و بعثت اقرار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را با خبار مخبر صادق تصدیق کرده زیرا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا و رضاے نفس و هوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطلب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاهیت خلق این عمل کند و رنه زیا نکاری که هواے نفسانی را هیچ نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا و الآخره گردد

فصل سوم
بذکر خواتیم کواکب سبعه

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و
همه جا معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه تاثیر کند بوقت نزول شمس باول
درجه نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن
لعل به ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت
اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم
مع نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد.





خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند
از آن مثمر گردد و در رکوب سفائن دریا با وصف امواج عظیمه از خطر دریا ایمن
باشد الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطه بسته با آب اندازد فی الحال
شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجه ثالثه ثور و اتصال
زهره و بودن فاصله ما بین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقره بیضاء
خالصه بوزن سه مثقال که نگینش از در بزرگ تر و بدر باشد خاتمی سازند.

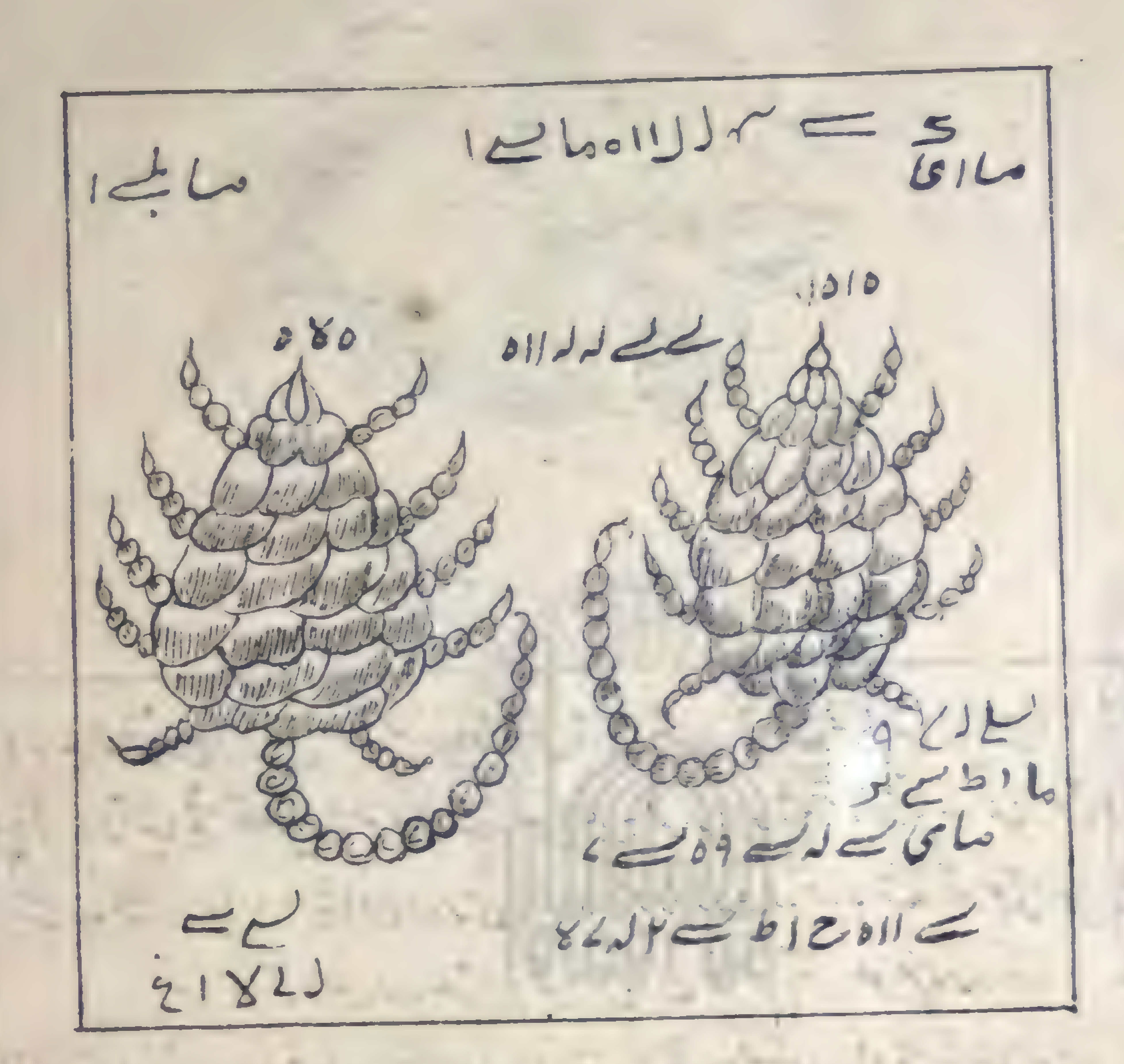
و در زوا این صورت نقش کنند



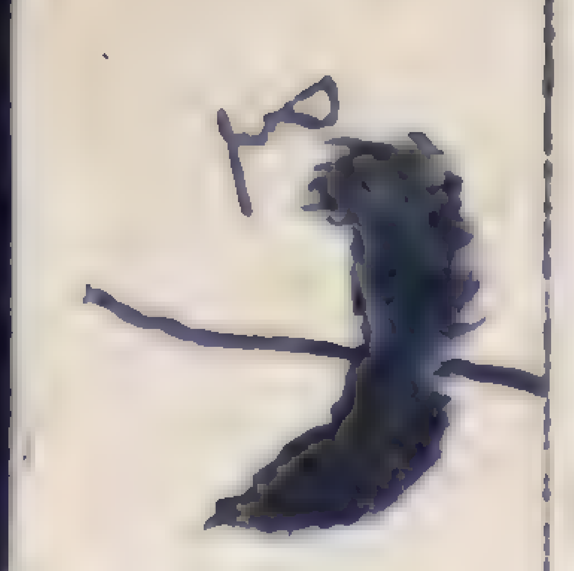
الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اول درجهٔ ثالثه برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بود شد اما از قرب قمر براس و ذنب اجتناب کنند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر مومی ازین خاتم مهر کرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم بآن موم اعاده کند

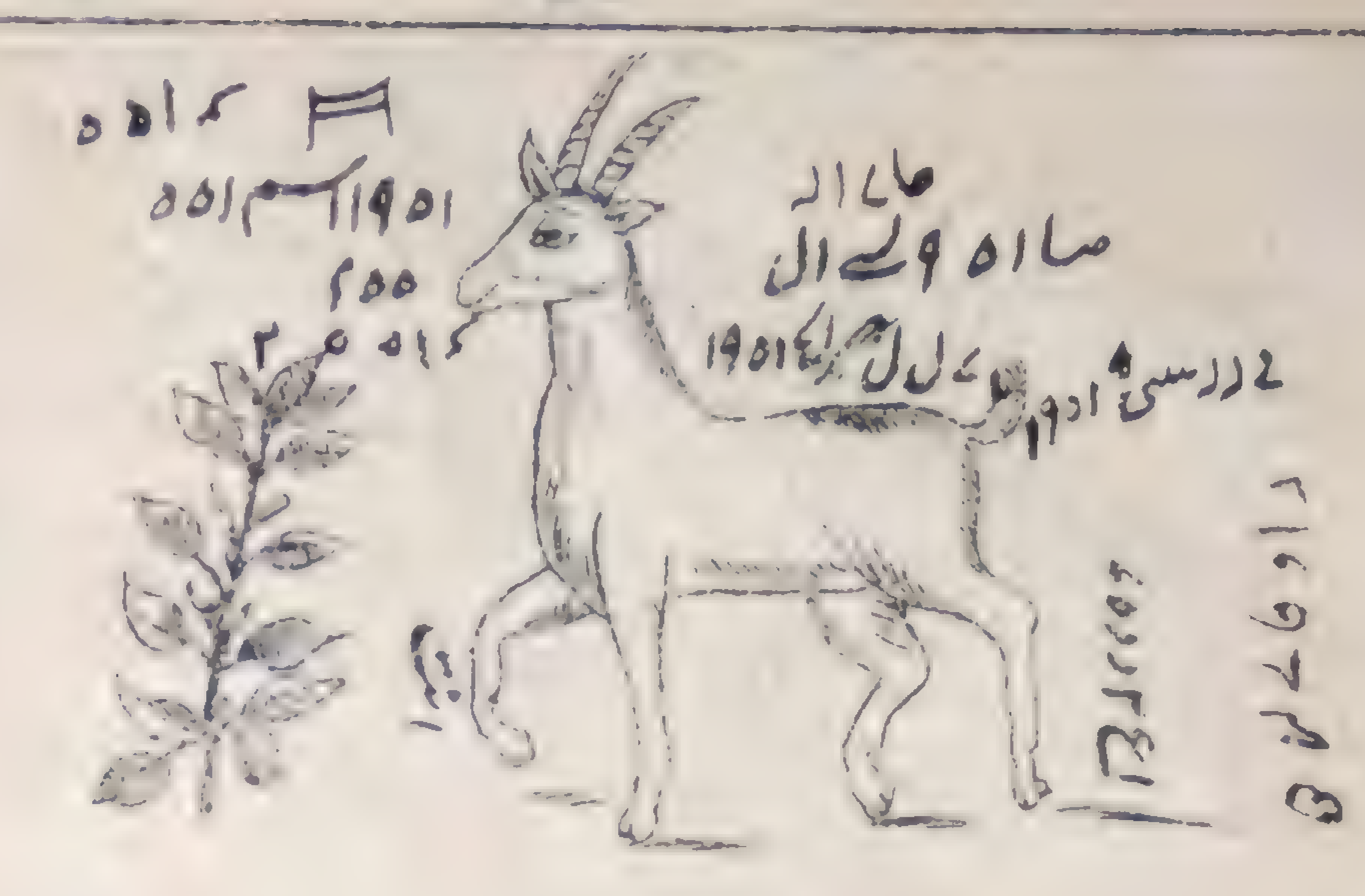
خاتم زحل شهوت مفرط مهیج جماع را باصلاح آرد و تسکین مادهٔ مشتعلهٔ دمویه و تب دموی و تب محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر الضحک طویل الکلام حامل و لابس این شود این صفات مذمومه ازو مرتفع گردد و بسر حد توسط در آید و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب است معاون بخوابی و بدن را فربه دارد و لبس دائم او مورث ضعف قوهٔ باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا نهم درجهٔ دلو که متصل بقمر باید دو باشد و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص سود و خاتم ترتیب داده و نگینه اش را مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بخون تیش اسود عظیم الجثہ لمس کنند اعدا از او خائف و در نظر خلائق معظم گردد



خاتم مشتری ازالہ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظر ہمہ بہیبت باشد و عامۂ خلائق برو مہربان بود و ہر حاجتے کہ از کسی خواہد بزودی برآید باید کہ ہنگام بودن مشتری بدرجۂ پانزدہم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینہ مربع ساختہ صورت زحل در و نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان درجۂ مذکور یا قرب بآن درجہ مشروط بطہارت او را بپوشند و پشت خاتم بخون سرطان نہرے و خون سمک بیالایند





خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکهٔ جنگ بر اعدا غالب و از شر و زوال
محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات
حرب و زره کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع گزنده و گزنده بجا حامل خاتم آسیبی
نرساند باید که وقت نزول مریخ در جدی که متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر
خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را بر او نقش کنند و پشت خاتم را چون شیر نر یا یوز آلوده کرده
بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض نقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه
و اضغاث احلام محفوظ ماند

غالب جنگ از بروج
جدی بنمه
شمار کند
از برج عقرب

خاتم زهره برای عطف قلوب و قوت باه بی نظیر است و لابس او همیشه مسرور و فرحناک باشد و زنان حائل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجه حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از سه مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد و ورنه از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اوائل بست و هشتم درجه حوت باشد و وقت اختتام زهره بآخر درجه مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزهره بود شند و در جمیع اوقات اسے عمل نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر بزهره برای این کار افضل است





خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب ست لابس این خاتم

قوی الحافظه و ذکی و در مباحثهٔ علمیه بر همه فائق باشد و هر مقدمه منسوب بعطارد از
علوم حکمیه وغیره بر او آسان و رهاے او صحیح و ظن او احسن و اکثر چیزها را بحسب
وقوع در خواب بنید و در رفع مالیخولیا کند و گریهٔ اطفال بخواب و بیداری و صرع را نافع است
نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج به فضه و ذهب مساوی الوزن بگیرند و با امتزاج
سکه نمایند که هر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه و ابتدائے
عمل وقت نزول عطارد باول درجه پانزدهم برج سنبله باشد و وقتی نقش کنند که عطارد مستقیم
و ساقط از تحسین و متصل بنا باشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج
سنبله و وقت لبس آن نست که قمر در یکی از دو خانه عطارد باشد یا قمر و عطارد باهم
در مناظره مقبول باشند نه اصورته

فصل چهارم

در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضاے حوائج اصلاح کوکبے باید که بران حاجت دلیل
باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلوب که مختص ست به زهره پس باید که وقت

تسخیر ارباب اکابر او ... کار ... گرداند ... مالیخولیا کند و گریهٔ طفلان آدم زاده بر قلعی سکه دوم باهم مخلوط کنند ۱۵ برج سنبله تیار کنند و برج جوزا ۳

نزول زہرہ از برج حوت و تسدیس زہرہ با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی ماند دوازان سوم و صورت مرد و عورت باہم طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشند مثلاً بر پیشانی و بر کف ہر دو دست و بر شکم و بر ہر دو زانو و بر ساقہا و پاے باشد و مجموع اینہا بروز کرده متوجه مفعوله باشد ہمچنین جہت مونث در ہمین مواضع بازای ہر ذکرے بجوئی ترتیب دہند بر ہیئت فرج بحیثیتے که ہنگام معانقه صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق تمثالین در دہن ہر یک از صورتین پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشہب از ہر یک جزوی نوشادر نصف جزو و عود ہندی سه جند و لوبان یک جزو ہمه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده بندق ہا سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیده زنان جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زہرہ بدست خود بر کرسی نصب کرده مقابل ایشان بایستد و ہر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید که اینست فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ وَسَخِّرْتُ اَحَدَهُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوحَانِيَّتِكَ وَقُوَّتِكَ يَا مَارِيطَاسُ يَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالْعَطَرِ بِ وَالسُّرُورِ وَالنِّكَاحِ يَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَالشَّغَفِ وَالْعِشْقِ يَا سَعْدَ السَّمَاءِ وَاَحْسَنَ مَا فِي الْعَالَمِ الْاَعْلٰى اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِيفِ مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ بَيْتِ اَبِيكِ الْمُشْتَرِي وَبِحَقِّهِ عَلَيْكِ اَسْأَلُكَ اَنْ تُرِيدِينَ وَتُقَوِّينَ عَمَلِي وَتُفِيضِينَ عَلَيْهِ نُورَكِ الْجَلَّابَ الْقُلُوبِ الْاَحْبَابِ يَا مُفِيضَ السُّرُورِ وَالْفَرَحِ وَيَا طَارِدَ الْهُمُومِ وَالطَّرَحِ وَاَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِي اَفَاضَ عَلَيْكِ النُّورَ الْبَهِيَّةَ الَّتِي لَا نَسْتَعِينُ وَالتَّبَاعُدَ عَنْهُ اَكْثَرَ مِنْ ثُخْنِ الْفَلَكِ وَبِحَقِّ فَلَكِهِ الْمُجَاوِرِ بِمَدَارِكَ حَرَكَتَهُ قَوِيٌّ بِرُوحَانِيَّتِكَ الْكَائِنَةِ فِي طَبَائِعِ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَفُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ وَيُهَيِّجُهَا حَتّٰى تَحَرُّكَ

نزول از برج حوت با برج سرطان تیار کند تصویرات صفحه ٦١ پر دیکھیں زن و مرد را

سَاکِنُهَا وَیَظهَرُ کَائِنُهَا حَتّیٰ یَتَّصِلُ رُوحَانِیّتُهَا المُحِبَّةَ فِیهَا اِتِّصَالاً دَآئِمًا بَاقِیًا بَقَاءَ
فَلَکِ تَدوِیرِکَ بِل بَقَاءِ فَلَکِ خَارِجُ المَرکَزِ بِل بَقَاءِ فَلَکِ المَائِلِ بِل بَقَاءِ جَوزَهِرِکَ بِل بَقَاءِ
فَلَکِ البُرُوجِ اٰمِیْن باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در حلال این کلمات تدخین
کند بآن بنادق و در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورد بمداخله عضوین
مخصوصین نمود و در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزه سفال تخته (سفال تخته) گذاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورد و زمان طویل بحال خود گذارد تا که یک دوره
کامل قمر برو بگذرد و افعال عجیبه و آثار غریبه بظهور آید انیست صورتین



اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانه
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل باو ناظر نباشد و غارب نبود از شمش
بگیرند پنج عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العینین را سر تا پا لباس شمعی سرخ
پوشانیده و برقامت آن زره و بر سر خود فولادی که در کمال جلا و درخشندگی
باشد بنهند و شمشیری بدست راست او دهند و دامن هائی او را بر میان زنند بعد شش
زهره فتی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر بوابر جمیع مجموع را در کوزه

آهنی کرده با آلهٔ آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین
طریق دخنه کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده بخور در بروی
مریخ ایستاده این کلمات را بخوانند یا شجاع السماء و سلطان الفلک الاعلی
یا ذا البطش و النجدة و القوة القاهرة القاصمة و الجزاءة و الاقدام یا
ذا القوة الغالبة و الصرامة الشدیدة و المبرء من الفودة و الهوی یا ذا الرجمات
المحرقة یا صاحب الزلازل و الرعود یا مضرم النیران الناجحة و مرسل الصواعق
المهلکة و الرجفات المسیرات اسألک بحق فلک تدور و بسیرک
الذی لا یتعدی محیطه فی مسیرک المشحون بقواک و بحق دلک و
روحانیتک بفلان بن فلانة خاشعة و الی قضاء حاجته مسارعة
بالجزاء الاکبر یا ساطیوس یا ناریوس یا ذا القهر بصولته الباهرة
بحوله و قوته الساعة ازعج فلان بن فلانة و هیج روحانیتک
الکامنة فی طباعه و حمل بحقه و بین زفاده حتی تقضی حاجة فلان
بن فلانة بحق مهالک من برج العقرب و بحق شهر فلک من بیت
ابیک کیوان و بحقه علیک ساطیوس یا فعادیوس بالوحا
الوحا الساعة الساعة امین امین وقت گفتن این کلمات بخور در نار
اندازند بعد اتمام این کلمات یکی از آن عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمرا
در زمین نگذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب
ثانی از آن عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسه
بدستور سوخته شوند همچنین مجمره را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد اتمام روحانیة
در خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه در گلوی آن
شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه بر آر و الا ترا هلاک میکنم و آن شخص
هرگاه بخواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقضای حاجت
امر کند مستر او بحالت بیم قتل بغضب بادشاه این عدد را ۹ ۴ ۴ ۲ در

مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب پادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نا اهلان و جاهلان مخفی دارد ایضاً
عدد ۹۲۸۳۱۱ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب به تسکین مبدل
گردد ایضاً بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد
عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد وی
۳۶۶۵۲ را در مربع کاغذ با نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش را
سوخته این لوح را بر آن دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب پادشاه
ایمن گردد فقط ایضاً برای مفارقت و عداوت وقتی که عطارد مقابل
زحل باشد و قمر منصرف بود از مریخ به زحل و عطارد بگیرد شمع نیم سوخته مقابر و از آن
دو صورت ترتیب داده زوجها سه صورتین را سیاه کند و هر دو را پشت به پشت هم
ملصق گردانیده پاره پیه حرام که موی سیاه در وی بسته باشد به پیچد و بعد از آن وقت طلوع
عطارد این دو صورتین مذکور در دست استاده تدخین کند بخبث و خلوص بعداوت
و مفارقت میان ایشان گردد صفت تدخین زهره گربه و زهره شیوطاسات ماهی که
در دجله بغداد باشد و او را به یونانی فلمولوپوس نامند و زهره خروس و زهره
زاغ و زهره خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را با هم جمع نموده خشک ساخته
مقابل عطارد ایستاده بخور کند و این کلمات بر زبان راند بدریطوس بندریطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُومِ يَا مَنْ أَحْصَى عَدَدَ النُّجُومِ وَالرَّمْلِ
الزَّجْرِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصَى وَمَا فَوْقَ الْبَنِيَّةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ
الْبَنِيَّةِ السُّفْلَى يَا مُفِيدَ الْعَطِيَّةِ عَلَى ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْآدَابِ
يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَدِيعَةِ يَا ذَا الْحَبْلِ وَالْحِيَلِ يَا بندريطوس يا حولاذيس
يا جرالبيس يا كيكواليس بحق مهلكك من فلك التدبير
ومحل الفلك المدبر وأبيك كيوان الذي أنا دلك

الحَسْكَةَ وَالتَّجَارُبَ وَالْفُوْدَةَ فِي الْمَدَاهِبِ آبِيدُ وَشَدِيدُ
عَمَلِي هٰذَا وَانْزِعْ بِرُوحَانِيَّةِ الْإِدْتِفَاقِ مِنْ قَلْبِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ
وَفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَهَيِّجْ بَيْنَهُمَا بِحَقِّ رُوحَانِيَّتِكَ الْعَدَاوَةَ
الْمُنَاكَرَةَ وَرُوحَانِيَّةِ أَبِيكَ بَدِّلْ أُنْسَهُمَا بِالْوَحْشَةِ
وَحُبَّهُمَا بِالْبُغْضَةِ وَلَا تَزَالُ رُوحُهُمَا مُتَبَايِنَةً غَيْرَ مُنْفَعِلَةٍ
مُتَفَاوِتَةً غَيْرَ مُتَجَانِسَةٍ مُتَضَادَّةً غَيْرَ مُتَشَاكِلَةٍ مَا دُمْتَ
فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ وَدَوَامِ فَلَكِ الْمُدِيرِ

فصل پنجم مشتمل بر اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا اداے زکوٰة بست وهشت حروف به بست وهشت روز راست نیاید وقاعدهٔ زکوٰة اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت سعین باطهارت در حجره با خلوت خوانده به بست وهشت روز از زکوٰة فارغ شود آن که عملش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود واگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد. واگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن های دست و پاے حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود ودر وقتے که ماه در وبال یا هبوط یا منحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره بکشد ودران دائره نام دشمن و مادرش نقش کند ویک صد ویازده الف بر دور دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود

نام دشمن ونام مادرش درینجا بنویسد

البار اگر هزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کرده بنام دشمن و مادرش نوشته بخانه
دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے هزار و یکبار بخواند از حبس خلاص
شود و اگر نوشته باخود دارد هیچ آسیبے بوی نرسد و اگر هزار بار بر پوست دباغت کرده گرگ
نویسد و صاحب تپ دق باخود دارد شفا یابد التار اگر مثلثے بر پوست دباغت کرده شیر
روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشد و در هر ضلع آن مثلث پنجاه و نه حرف تا بنویسد و به
محبوس دهد که باخود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چهار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و باخود
دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر هر روز چهار صد بار بخواند در فتوحات بر روے
او کشاده شود التار اگر پانصد و هفتاد و نه حرف تا بر صدفے نقش کند و باخود دارد از
غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر جوز سه پهلو نویسد بهر طرفے هفت بار و
در گذرگاه مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دهد و اگر پانصد حرف
تا بنویسد و در زیر بالین اطفال نهد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد
و هفتاد و نه بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے که از ملک او باشد بیندازد
هرگز آب از آن کاریز کم نشود الجیم اگر بدین صورت ج بست و چهار بار بر نبات مصری
نویسد و بخورش صاحب قولنج دهد شفا یابد و اگر زنے مردی را بسته باشد هزار و یکبار
بر طشت نویسد و آب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود و اگر سی و پنج بار بر قدح
نویسد و آنرا شسته بخورش مریض دهد از مرض شفا یابد الحار اگر ساعت اول یا هشتم
روز دوشنبه یا جمعه که قمر خالی از نحوست باشد هشت مرتبه بیک قطار در نگین انگشتری نقش
کند و بانگشت کنند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و
از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد الخار اگر بر دوازده پارچه پاے خشت نقش کند و در
راه آبے که بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت
قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نهد و بخوابد بر احوال غائب مطلع شود و
معلوم شود که غائب کجاست الدال اگر عدد ملفوظے آنرا که سی و پنج است در مربع
چهار در چهار بوضع رفتار او وقتیکه قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی بزوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد هرکه
از آن بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را بر نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند و
در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخورانند و برو بدمند و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز برآورده در ظرف قلعی نهند و
چندان نمک بریزند که پنهان شود پس از آن در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب روند
دفینه هر جائیکه باشد بخواب به بیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد هفتاد و
پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن عادت کنند
از هیچکس نترسند **السین** اگر بیست و یکبار بر برگ نوشته بنام هر کس که خواهد در آب وان اندازد
آنکس بزودی بیاید و هر که همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و اگر همین
عدد نوشته در گلوی اطفال بندد زود بسخن در آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل بنویسند
و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پره قفل و خرما ها بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بیندازند هرگاه کسی آن قفل را کشاده از این خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمه نان
گذاشته بنام هر کس که خواهد هر یک لقمهٔ نان را بیک یک سگ بخوراند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب بهمین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود بار نهد
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود
و زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز بهمین عدد نفع بخشد **الطاء** هر که خواهد که از میان

از برای ضعف دل و صرع شفا

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و باکسی
سخن نگوید بسلامت برود الظاء اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که از و در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود و بهمین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد العین اگر ده بار به بلقطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
بشکری ۱۲
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد الغین اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کند زود آواره شود و اگر بهمین عدد
بطرف خانهٔ او بخواند و بدمد همین فائده بخشد الفاء اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسد و بآب بشوید و بخورش زن حامله دهد فی الحال بار بنهد و اگر کسی هشتاد بار
هشتاد روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود و اگر بنام غائبی هزار بار
بر کرباس پاک نوشته بسوزاند زود بیاید القاف اگر روزی چهل بار بخواند مطلب
او زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دو صد بار بر کاغذی بنام هر که خواهد بنویسد و در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد الکاف اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بیست بار باین طریق بنویسد و بر گردن
خروس سفید بسته قدری سیماب در گوش او ریزد و در موضعی
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند اللام هفتاد
و یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و از آن کارد آن سفرجل
را تراشد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان مواصلت
دائم پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد المیم اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدین صورت ﻫ بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رسانده اگر
کسی چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود و بار بخواند و بسوی آن کس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
بیست بار بر ظرفی بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بیست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هرکه خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر بکشید و شش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هرکه خواهد بنویسید و اندرون
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسید با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفی رود که هیچگونه رفتن
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و بر آنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زیر ناودان چهل تونگر چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک یک ه بنویسد و در زیر بالین خود نهد بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانهٔ دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیاء اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان ازو کوتاه شود
اگر بهمین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓعٓسٓقٓ لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
رعیوس و اسم گریخته را بر روے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسماء را بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلح و به انگشت سبابه این شکل لمسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل صلطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَّاْخُذَ اِلَّا
مَنْ وَّجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗۤ اِنَّاۤ اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم نشوند
و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا الفضیح یا الجبیح

یا قطیعی لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بر آن بخوانند و بسوزانند و خاکستر آنرا
بر دست آنکس بمالد اگر او وزدیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را
✡ ۱۱۱ احم ۱۱۱۱ ۱۱کسے حادر سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق ایمن باشد اگر بزرگی از
کسے رنجیده باشد و بیم آزار ازو باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نره اگر زن باشد
بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ ناریخ بنویسد و بمقل الازرق و انزروت بخور کنند و در خرقهٔ زرد
پیچیده در موم عروسی گرفته در گردن یا ببازوی راست خود بندد و نزد آن شخص برود نهایت محبت از وبینید

طلسم اینست ۱۳۱ ۱۳ ۱ لمام ۳ ۱۱۱ان ہو معاً معاً و وھے ۱۱ سط ط طناسھے بالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم ای مشائق نیکو منظر بجگر پاره های احقر البشر
یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا مسمی به بال هما مشتمل بر مقدمه و سه فصل انتخاب کتب
نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشرهٔ مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کنند و مثالات
خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات متخیله

اسطیطیات لیطوس عنایوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و ناقابل طبایع ناس ست و
این آبی ست که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که
هر که باین مطلب مقرون شود بدرجه اتم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب و بانجاح مقرون بود و تاثیر
و تصرف عظیم در طبائع خلائق داشته باشد چون بطبخ از سائر نباتات اسرع است در استحاله با یخه مخالطت و

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که در طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هر چه در معده یابد اول با و مخالطت و ممازجت کرده
بعدش از ان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیه دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید معتمد الیه ست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضے از ان میکنم عالانوس تا ویلی آن لف العقل ست زیرا که
طبع اکل خود را بلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک و از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه او مطلقاً مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد صفت آن بگیرند
کله حمار مرده و در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده در و مزروع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند
که مثمر گردد هر که ازین خربزه خورد بلید و ثقیل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر صحیح و ذم
شعور نداشته باشد بطیخ کالکیانوس تا ویلش بتازی زیاده کننده عقل و فهم باشد ترکیب تخم خربزه
را به ترکیب مذکوره عالانوس زرع نمایند اما در ینجا تخم خربزه را در جمجمه انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید آکل آن از افراد الذهن
کثیر الذکاء و العقل و الفطانة گردد هر چه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و هر چه توجه و اراده نماید با دراک آن
رسد و در عقل و فهم و ذکاء آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و حدس و معارف آن با مور عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هر چه آکل این بطیخ گمان برد در خواب بیند
و بعینه چنان بظهور آید بطیخ کیطیطیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند اغصان الغبیرا
ده رطل خشک کرده با خاک زبل برابر آن دکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه بریزند
و پرورند چنانچه باید تا بر دهد هر که یکے از ان بطیخ بخورد صفراے فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

	فصل دوم مستزاد در بیان خواص مرکبات	

بگیرد برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسب دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
دران متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هر دو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بگشاید فی الفور

نجات یابد و اگر مقدمهٔ نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

فوائد بوم و سام و خنزیر
که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض ست

حب بگیرند دماغ بوم وزن دو دانگے و مقدار دو حبه زهرهٔ خنزیر و روغن گداخته با طعام مخلوط کرده بخوردن کسے دهد که در محبت عملی شدید و قویست

عداوت زهرهٔ بوم یکدانگ را در ظرفے کرده وزن دو حبه زهرهٔ خنزیر بر و اضافه کرده بگزارند و بعد از ان در طعام شخصے که مستدعے عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

معالجه المجنون

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور [illegible] وزن دانگے خون غراب دو وزن دو حبه از ین خلط با سه قطره آب شاهسفرم [illegible] که از معالجه او مایوس باشند بچکانند فی الحال انشاء الله تعالی ازالهٔ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفے کرده مقدار دو حبه زهرهٔ خنزیر اضافهٔ آن نموده داخل طعام به [illegible] کسی دهند آن شخص بنوعی دشمن دوست خود گردد که بشرح راست نیاید


عقد شهوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفته در ظرفے بگزارند و قطره از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شهوت عجیب و غریب است

علاج قروح انسان و دواب

یک مثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایه نموده در ان افگنند و چهار مثقال روغن گاو اضافهٔ آن کرده با آتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر برو برد آیه گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحهٔ قدیمهٔ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحهٔ پشت دواب گزارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دو دانگے و دو حبه دماغ غراب بر و اضافه کرده نگاه دارند استعمالش در



عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با مثقالی افتیمون مسحوق خورد شارب او
از تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان
جدید و قدیم خورند نجات دهد و رفع آن مرض کند

خواص گربهٔ سیاه

انیاب گربه وزن دانگی مسحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب الفعل ست ایضاً
زنی را که هرگز بار نگیرد جگر گربهٔ سیاه بریان نموده بخورانند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربهٔ
سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه بندند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربهٔ سیاه را با نمک و افتیمون جمع را
از شقیقه و صداع و ام الصبیان امین باشد ایضاً حدقه وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد
از هر کسی که حاجت خواهد با جابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را مقدار او قیه با وزن
یکدانگ مایهٔ خرگوش خورد و نظر بهر زنی که افگند طالب و شیده خود یا با ورساند

خواص نجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بشنو که ما خذ این رساله علم سیمیا
مسمی به نجهٔ قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر مقدمه و دو فصل است
کتب معتبرهٔ این فن مثل شاملین و سر کتوم و رسائل طالیه خارج است

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد و ست از علم تسخیرات و آن مسخر ساختن قوای سیارگان و مالم گردانیدن
جنات است بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف ست تا وقتیکه
اوستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت نه نماید که بیم و خطر جانست و چون علم
این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار برادر این باب ولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائک

بروز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطهر در آید و هزار بار سورهٔ قل هو الله